

محرم

(علیه السلام)

وقف برای مظلومیت

امام باقر (علیه السلام) وصیت کرده بود مالی را وقف کنند و از درآمد آن به مدت ده سال در منا و ایام حج مراسم سوگواری و ندبه خوانی برگزار کنند و بر مظلومیت او بگریند. این وصیت برخی از افراد را به فکر واداشت. چرا حضرت خواسته هر سال در مراسم حج که مسلمانان گروه گروه از دورترین نقاط جهان به زیارت خانه خدا می آیند مراسم ندبه خوانی برگزار کنند؟ برخی می پرسیدند: «مگر چه شده؟ چه کسی کشته شده؟ چه کسی امام را کشته است؟ خلیفه با حضرت چه کرده؟ و ...» این وقف از سوی حضرت نشانه هوشیاری و دوراندیشی او بود. امام می خواست حقیقت را بر همگان روشن سازد تا ابهامی برای کسی باقی نماند.

فخامام مهد باقر

ببخشد و اگر دروغ گفته باشی خداوند تو را بیمارزد.» مرد نصرانی از گفته های خویش پشیمان گشت. از امام باقر (علیه السلام) معذرت خواست و اسلام را پذیرفت.

در محضر او

زراره، کمیت اسدی، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، ابوهارون مکفوف، محمد بن اسحاق، ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر، حمران بن اعین، جابر بن یزید جعفی و فضل بن سیار گروهی از شاگردان خاص او بودند. امام باقر (علیه السلام) در زمینه های حفظ مکتب، مبارزه با بدعت ها و خرافات نشر علوم خاندان پیامبر، گسترش ادبیات و شعر در راه نشر معارف اهل بیت و فضایل آنها گام های بزرگ و درخشانی برداشته است. کثیر عزه، کمیت اسدی و فرزدق با تشویق و حمایت های خاص حضرت شعرهای بسیاری در مدح خاندان پیامبر و سیره آنها می سرودند و پیوسته به حضور حضرت می آمدند. محضر امام هر روز مملو از عالمان، راویان، خطیبان و شاعران متعهد بود.

دعوتان می کند

این بار این سخنان را فقط به یارانش نمی گوید. یادگاری است که به ما می دهد. هدیه ای گران بها که پدری مهربان و دلسوز به فرزندانش می بخشد.

از طرف ما به شیعیان ما سلام برسان و آنان را به تقوای خدای بزرگ توصیه کن و سفارش نما که ثروتمندان و توانگران شان به دیدار و عیادت تهی دستان بروند. تندرستان، بیماران را عیادت کنند. زندگان در تشییع جنازه مردگان شرکت کنند. در خانه ها به دیدار یکدیگر بروند؛ چرا که این دیدارها و رفت و آمدهای خانگی سبب احیای مکتب ما می شود. هرگز به ولایت ما نمی رسید مگر با

فخامام مهد باقر

ورع و کوشش. جز کسانی که از خداوند پروا داشته و مطیع فرمان او باشند شیعه ما نیستند. شیعیان ما شناخته نمی شوند مگر با تواضع و فروتنی و نرمش امانت داری و یاد فراوان خدا با نماز و روزه و نیکی به پدر و مادر و رسیدگی به همسایگان فقیر و مردم بینوا، هم دردی با یتیمان و گرفتاران، صدق و راستی در سخن، تلاوت قرآن، حفظ زبان از بدگویی و ... حسرت بارترین حالت در قیامت از آن کسی است که کارهای نیک را برای مردم توصیف کند ولی خودش بر خلاف آن رفتار کند.

حزن و نگرانی اش

شب را با غمی سنگین به صبح رسانده بود و پلک روی هم نگذاشته بود. تمام بدنش می لرزید و اندوه بسیار در چهره اش نمایان بود. جابر نگاهی به حضرت کرد و پرسید: «جانم به فدایت! اندوه و نگرانی شما برای چیست؟» حضرت آهی کشید و فرمود: «ای جابر، حزن و اندوه من به خاطر آخرت است. ای جابر کسی که حقیقت خالص ایمان در دلش نشیند از دنیا و مافیها بریده می شود. زینت های پرزرق و برق دنیا در حقیقت لُهو و لعب است و این خانه آخرت است که زنده است. سزاوار و شایسته نیست که انسان مؤمن به زینت های فریبنده دنیا دل بربندد و آرامش خود را در آنها جستجو کند. بدان که دنیا گرایان مردمانی غافل، فریب خورده و نادان هستند و آخرت گرایان افرادی باایمان. اهل عمل و زاهدان اهل علم و درک و اندیشه می باشند و از سرنوشت دیگران عبرت می گیرند و هرگز از یاد خدا خسته نمی شوند ...»

جرعه ای از چشمه سار باقر (علیه السلام)

مؤمن برادر مؤمن است. او را دشنام نمی دهد. محرومش

فخامام مهد باقر

نمی کند و به او بدگمان نمی شود.
- هیچ علمی جز با معرفت قبول نمی شود. هیچ معرفتی هم جز با عمل به دست نمی آید.
- دانشمندی که از علم او سود ببرند برتر از هفتاد هزار عابد است.
- هر کس را خداوند واعظ درونی از خودش برای او قرار نداده باشد موعظه های مردم به دردش نمی خورد.
- هر کس زبانش راستگو باشد عملش هم پاک خواهد شد.
- برترین عبادت، عفت و نگهداری شکم و شهوت است.
- سه چیز در دنیا و آخرت نیکو شمرده می شود: یکی بخشیدن آن کس که به تو ستم روا داشت، دیگر دیدار و صلۀ رحم با کسی که با تو قطع رابطه کرده، سوم بردباری در برابر آنکه با نادانی با تو رفتار می نمود.

منابع:

۱. اصول کافی، سید هاشم رسولی، ج ۴، انتشارات علمیه اسلامیه.
۲. هدایتگران راه نور (زندگی و سیمای حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)، نوشته علامه سید محمد تقی مدرسی، ترجمۀ محمد صادق شریعت، مؤسسه فرهنگی انصارالحسین.
۳. پیشوای دانش و بینش جواد محدثی، ناشر: روزنامه همشهری.
۴. سرچشمه های نور، واحد ترجمه و تدوین سازمان تبلیغات اسلامی.
۵. شیفتگان مکتب اهل بیت (یاران امام باقر (علیه السلام)، محمد فوزی، مترجم: سید مهدی علیزاده، دفتر نشر برگزیده.

به نقل از: منتهی الامال شیخ عباس قمی، ج ۲ بحار الانوار، ج ۴۶ تحف العقول، وسائل الشیعه ج ۶، مراه العقول ج ۹، محجه البیضاء ج ۳.

یوم ولادت مکتوب علیهم السلام

غواص گوهر علم به مناسبت ولادت امام باقر (علیه السلام)



فخامام مهد باقر

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام مرا برسان

روز اول ماه رجب بود. مدینه با تولد نوری دیگر غرق شادی و سرور شد. امام سجاد(ع) ذکر گفت و نوزادش را بویید و بوسید. فاطمه بنت امام حسن مجتبی(ع) به آرامی فرزندش را در آغوش گرفت. نام خدا را بر زبان جاری کرد و مانند همسرش نوزاد را بویید و بوسید. نام نوزاد را پیامبر(ص) از ده‌ها سال پیش بیان کرده و به جابر بن عبدالمناصری فرموده بود: «تو آن قدر عمر خواهی کرد که یکی از فرزندان مرا از نسل حسین(ع) ملاقات خواهی کرد. او را محمد می‌گویند. وی علم دین را کاملاً موشکافی می‌نماید. هنگامی که او را دیدی سلام مرا به او برسان.»

اهل ذکر

دو لباس خشن و زبر داشت. مخصوص تضرع به درگاه پروردگار بود. آنها را می‌پوشید، رو به قبله می‌نشست، دست به دعا بر می‌داشت و با تمام وجود اشک می‌ریخت. ترس از خدا در بند بند وجودش بود. امام صادق(ع) بارها پدر را در این حال دیده بود و می‌فرمود: «پدرم باقرالعلوم بسیار اهل ذکر بود. گاهی من با او همراه بودم و او راه می‌رفت و ذکر می‌گفت. با او هم غذا می‌شدم، باز هم ذکر خدا می‌گفت. گاهی در حال گفتگو با مردم بود، امام باز هم ذکر خدا از زبانش نمی‌افتاد و گفتگو با دیگران او را از ذکر خدا باز نمی‌داشت.»

در برابر او

یکی از فرزندانش بیمار بود. حضرت بسیار غمگین بود و برای سلامتی او دعا می‌کرد. اهل خانه نیز نگران بودند. حال فرزند پهبود نیافت و چشم از جهان فرو بست. صدای گریه و شیون اهل خانه

فخامام مهد باقر

بلند شد. اصحاب و دوستدارانش برای تسلیت آمدند. حضرت به بالین کودکش رفت. او را نگریست و لحظاتی بعد برخاست و از اتاق بیرون رفت. صدای شیون بلندتر شد؛ اما حضرت آرام بود و دیگر غمی در چهره نداشت. چند تن از نزدیکان با تعجب پرسیدند: «این چه حالی است که دارید؟ چند روز پیش ناراحت بودید؛ اما اکنون آرام هستید؟» حضرت نگاهشان کرد و فرمود: «ما دوست داریم که فرزندانمان سلامت و زنده باشد ولی وقتی خدا چیز دیگری خواست ما در برابر اراده الهی صبور و راضی هستیم.»

بالتر از هفتاد حج

مرد فقیر به در خانه امام آمده بود تا از او کمکی بگیرد. امام پولی را در دست مرد گذاشت. مرد فقیر خجالت زده می‌خواست دستش را از دست حضرت جدا کند که امام سرش را خم کرد و دست مرد را بوسید. صدقه را بویید و بوسید و سپس دوباره در دست مرد گذاشت. مرد تشکر کرد و راهی خانه‌اش شد. یکی از یاران که شاهد کار حضرت بود پرسید: «آقا جان، چرا دست آن مرد و صدقه‌ای که دادید را بوسیدید؟» امام لبخندی به زیبایی شکفتن گل‌ها زد و فرمود: «صدقه قبل از اینکه در دست سائل قرار بگیرد در دست خدا قرار می‌گیرد و خدا آن را می‌پذیرد...»

رسیدگی به نیازمندان از بهترین کارهاست. اگر متکفل یک خانواده مسلمان شوم و گرسنگی و نیازشان را برطرف کنم و لباس برای آنان تهیه کنم تا به دیگران محتاج نباشند برایم از هفتاد حج ارزشمندتر و محبوب‌تر است.

مانند او باش

ظاهر گرمی بود و خورشید با تمام توان می‌تابید. حضرت بیل به

فخامام مهد باقر

دست مشغول کار در مزرعه‌اش بود. دانه‌های درشت عرق بر سر و صورت امام نشسته بود؛ اما او لحظه‌ای از کار کردن باز نمی‌ایستاد. محمد بن مکندر حضرت را در این حال دید. جلو آمد و گفت: «این چه کاری است که می‌کنی؟ در این گرمای سوزان این قدر به فکر دنیا نباش!» حضرت، محمد بن مکندر را نگاه کرد و با مهربانی فرمود: «اگر مرگ در چنین حالتی مرا دریابد خوشحالم؛ چون در حال اطاعت خدا هستم و تلاش می‌کنم که زندگی خود و خانواده‌ام را تأمین کنم.»

تلخ‌تر از حنظل

با اهل خانه، خدمتگزاران، غلامان و نزدیکانش رفتاری شایسته و نیکو داشت؛ اما یکی از نزدیکانش او را آزار بسیار می‌داد. حضرت درباره آن شخص استغفار می‌کرد و از پروردگار می‌خواست که او را ببخشد و بیمارزد. بعضی از این کار حضرت متعجب شده بودند. دوست داشتند علتش را بدانند. امام، لبخندزنان فرمود: «من نسبت به غلام یا خانواده‌ام بسیار بردبارم. بر تلخ‌تر از حنظل هم صبر می‌کنم. هر کس صبور باشد به درجه صائم‌ان نمازگزار و شهیدان در رکاب پیامبر خدا نائل می‌شود.»

اثر گریه

افلح همراه امام به حج آمده بود. به زیارت خانه خدا می‌رفتند. همین که گوشه خانه کعبه دیده شد، حضرت با صدای بلند گریست. صدای گریه او آن قدر بلند بود که افلح را به وحشت انداخت.

- نکند مولا بیمار شود! نکند...!

نگاهی به حضرت کرد و با صدایی لرزان گفت: «پدر و مادرم

فخامام مهد باقر

فدایت! مردم ... به شما ... می‌نگرند. ای کاش ... اندکی صدای خود را ... پایین ... می‌آوردید.» حضرت در حالی که اشک‌هایش روان بود لحظه‌ای ایستاد. رو به افلح کرد و فرمود: «وای بر تو ای افلح! چرا گریه نکنم؟ شاید خدای تعالی در اثر این گریه بر من به مهربانی بنگرد و فردا در پیشگاهش سرفراز و رستگار شوم.»

تنها دو کلمه

مرد به درگاه خدا ناله می‌کرد و اشک می‌ریخت. مرد امیدوار بود که خدا او را ببخشد. حضرت شاهد گریه و ناله مرد بود و از دور او را می‌نگریست. امام در جمع اصحابش ماجرای مرد را تعریف کرد و فرمود: «به حقیقت و راستی که خدا مردی بیابانی را با دو کلمه که با آنها به درگاه خداوند دعا کرد آموزد. او آن دو کلمه این بود که [گفت: «اللهم ان تعذبني فأهل لذلك أنا و ان تغفر لي فأهل لذلك أنت؛ بارخدا یا اگر مرا عذاب فرمایی پس من سزاوار آنم و اگر بیمارزی پس تو شایسته آنی!» پس خداوند او را آموزد.»

به گودال بگو

خلیفه می‌خواست امام باقر(ع) را از سر راه خود بردارد. حاکم خفکان شدیدی به وجود آورده بود. طوری که دوستداران حضرت سخنی به میان نمی‌آوردند. جابر جعفی هفتاد هزار حدیث از حضرت آموخته بود و دلش آتش می‌گرفت. وقتی این اوضاع را می‌دید. آشفته بود و دلش می‌خواست احادیث امام را برای مردم بازگو کند؛ اما نمی‌توانست. نزد حضرت رفت و گفت: «چه کنم آقا! این بار عظیم بر دل و دوش من سنگینی می‌کند.» امام باقر(ع) فرمود: «هر وقت بسیار ناراحت و در فشار بودی به صحرا برو و گودالی بکن و سر را در آن بگذار و احادیث و اسرار آموخته را

فخامام مهد باقر

بازگو کن. به خدا سوگند سخن بسیار سنگین دشوار و دقیق است که به جز پیامبر یا فرشته مقرب خدا و یابنده خاص او نمی‌تواند آن را تحمل کند.»

مثل ما

حضرت ناراحت بود. مرد نگاهی به او کرد پرسید: «چگونه‌اید و در چه حالی به سر می‌برید؟» امام با اندوه بسیار فرمود: «آیا وقت آن نرسیده که بدانی در چه حال و شرایطیم؟ مثل ما در این امت مثل بنی اسرائیل است که فرزندان‌شان کشته می‌شدند و زنان‌شان زنده نگه داشته می‌شدند. این ستمکاران نیز با ما چنین می‌کنند در حالی که ما ذریه و خاندان پیامبر خداییم و دارای فضایی هستیم که هیچ‌کس با ما در آن شریک نیست.» اشک در چشمان مرد جمع شد و گفت: «به خدا قسم من شما و خاندانتان را دوست دارم.» حضرت فرمود: «پس برای خود جامه‌ای از فقر بدوز (در راه دوستی ما و تشیع باید از امتیازات و ثروت‌ها و خوشگذرانی‌ها چشم‌پوشی و آماده تحمل مشکلات باشی.) به خدا سوگند رسیدن فقر به ما از جریان سیلی که در بستر یک رود جاری است نزدیک‌تر است. بلاها ابتدا به ما و سپس به شما می‌رسد.»

تو کیستی؟

مرد نصرانی سخنان ناپسندی بر زبان آورد و سپس گفت: «تو بقر(گاو) هستی.» امام به آرامی فرمود: «من باقر هستم.» مرد که برای آزار امام آمده بود، بار دیگر گفت: «تو فرزند زن آشپز هستی.» حضرت با صبوری پاسخ داد: «بله! شغل او آشپزی بوده است.» مرد گفت: «تو فرزند زنی سیاه پوست و هرزه‌گو هستی.» حضرت با مهربانی بیشتری فرمود: «اگر تو درست گفته باشی خداوند او را